

هفت شمع وحدت و ابعاد گوناگون وحدت عالم انسانی

بهر روز ثابت^۱

لوح هفت شمع وحدت از آثار حضرت عبدالبهاء است. این لوح در سال ۱۹۰۶ خطاب به خانم جین الیزابت وایت، همسر دکتر الکساندر وایت، از روحانیون برجسته و رئیس مجمع عمومی کلیسای آزاد اسکاتلند، نوشته شد. خانم وایت، با وجود جایگاه برجسته همسرش در کلیسای سنتی اسکاتلند، خود از روحیه‌ای جست‌وجوگر و نگرشی باز و پیشرو در مسائل معنوی برخوردار بود و به‌ویژه به وحدت ادیان، صلح جهانی و آینده معنوی بشریت علاقه داشت. او در اوایل قرن بیستم، از طریق برخی از نخستین بهائیان غربی، با آیین بهائی آشنا شد و مکاتبه با حضرت عبدالبهاء را آغاز کرد. یکی از پرسش‌های اساسی او این بود که در جهانی آکنده از اختلاف و تفرقه، صلح جهانی و هماهنگی میان ادیان چگونه می‌تواند تحقق یابد.

این لوح کوتاه و مختصر از نظر شرایط تاریخی نگارش آن اهمیت ویژه‌ای دارد. هنگامی که حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۰۶ این لوح را نوشتند، همچنان به فرمان سلطان عثمانی در عکا در حبس و محدودیت به سر می‌بردند. در همان حال، جهان نیز وارد دوره‌ای از تشدید رقابت‌ها و تنش‌های سیاسی و بین‌المللی شده بود؛ روندی که چند سال بعد به جنگ جهانی اول انجامید.

در میان آشفتگی‌ها و تنش‌های فزاینده آن دوران، آنچه در این لوح اهمیت ویژه‌ای دارد، اطمینان حضرت عبدالبهاء به ظرفیت بشریت برای ساختن آینده‌ای متفاوت است. ایشان در زمانی از صلح و یگانگی نوع انسان سخن می‌گفتند که جهان بیش از پیش به سوی رقابت، تفرقه و رویارویی پیش می‌رفت. با این همه، این وضعیت را سرنوشت محتوم بشر نمی‌دانستند، بلکه امکان شکل‌گیری مرحله‌ای تازه از زندگی جمعی را مطرح می‌کردند که در آن روابط میان ملت‌ها، ادیان و جوامع انسانی بر مبنای جدیدی استوار شود. از این رو، اهمیت این لوح فراتر از پاسخ به پرسش‌های یک فرد است؛ می‌توان آن را ترسیم افقی برای تحول

^۱ این متن مدتی پیش نوشته شده و بخشی از مجموعه‌ای درباره زندگی و دیدگاه‌های شوقی افندی بوده است. سپس برای ارائه در سی و ششمین کنفرانس سالانه انجمن دوستداران فرهنگ ایرانی مورد بازنگری قرار گرفت و مطالبی به آن افزوده شد. به دلیل محدودیت زمانی، در آن جلسه امکان ارائه تمامی مطالب این متن فراهم نشد.

جامعه انسانی و حرکت آن از الگوهای دیرینه تعارض و جدایی به سوی نظمی مبتنی بر وحدت، صلح و همبستگی جهانی دانست.

حضرت عبدالبهاء در این لوح هفت شمع را به صورت سمبولیک به کار می گیرند که هر شمع چون روشن شود بخشی از جریان ارگانیک وحدت عالم انسانی را تحقق می بخشد. نکته اساسی آن است که این هفت شمع را نباید هفت موضوع مستقل یا هفت مرحله کاملاً جدا از یکدیگر تصور کرد. آنها اجزای یک فرایند ارگانیک، تاریخی و تکاملی هستند و رشد هر یک می تواند بر رشد سایر ابعاد اثر بگذارد. بنده مختصراً، با استفاده از مجموعه متون معتبر بهائی و در چارچوب نگرش جامع جهان بینی بهائی، شرحی درباره این هفت فقره ارائه می دهم و سعی می کنم آنها را در کلیت حرکت جامعه انسانی از جدایی و رقابت به سوی وابستگی متقابل، همکاری و احساس تعلق به یک جامعه جهانی قرار دهم. در پایان نیز به چند نکته و ملاحظات کلی که می تواند در فهم برخی از چالش های کنونی جهان و مسیر حرکت به سوی وحدت راهگشا باشد، خواهم پرداخت.

شمع اول عبارتست از وحدت سیاسی

این همان وحدت نیست که بایستی براساس یک میثاق جهانی میان دول عالم برقرار شود تا اساس جنگ و کشمکش های ژئوپولیتیک را از میان بردارد و امنیت جمعی را تحقق بخشد.²

وحدت سیاسی اشاره به تمام تحولاتی است که از قرن گذشته روابط ملل را بطرزی روز افزون در دایره یک سیستم جهانی ترتیب داده است. یکی از جنبه های بارز این تحول که مستقیماً مورد اشاره حضرت شوقی ربانی قرار گرفت تشکیل جامعه ملل بود. قبل از آن البته در 1907 کنفرانسی در مورد صلح در شهر لاهه تشکیل شد و حضرت عبدالبهاء لوحی را که موسوم به لوح صلح لاهه است به آن انجمن فرستادند و لزومیت و خصوصیات یک صلح پایدار را تشریح کردند. حضرت عبدالبهاء در اسفار تاریخی خود در غرب در مجامع و تشکیلات دینی، علمی، دانشگاهی مفاهیم صلح را بطرزی بدیع و همه جانبه توضیح دادند و خطراتی را که در اروپا در حال فزونی بود گوشزد فرمودند. ایشان به جو

Collective security or the Lesser Peace in Baha'i literature ²

سیاسی اروپا اشاره می‌فرمایند که همه از صلح و سلام سخن می‌رانند ولی در قلوبشان آتش دشمنی مشتعل است. معاهدات در درون خود تخم نفاق دارد که دوباره عالم را به زنجیر اسارت خواهد کشید.

مثلا در 1920 در پاریس جامعه ملل به عرصه ظهور آمد و تا سال 1923، 53 کشور به آن پیوسته بودند. جامعه ملل تا حدی موفق شد به بازسازی اروپا بعد از جنگ کمک کند. اما همانطور که می‌دانیم جامعه ملل نتوانست به اهدافش دست یابد و در اواخر دهه سی از هم پاشید. آلمان، ایتالیا و ژاپن از آن کناره گرفتند و سنای آمریکا از تصویب آن خودداری ورزید. پرزیدنت ویلسون بیمار شد و پس از چندی درگذشت. در دوران جنگ سرد که معیارهای ایدئولوژیک بطرزی وسیع در تجزیه و تحلیل مسائل بین المللی بکار گرفته میشد جامعه ملل به صورت شکست کامل یک طرح ناپخته و غیر عملی که توسط فردی که با واقعیت های سیاسی جهان برخوردی ایده آل داشت ارزیابی میشد. اما پس از خاتمه جنگ سرد و پیدایش جنگ های محلی در نقاط مختلف جهان و سریعتر شدن روابط اقتصادی و سیاسی ملل و گسترش دامنه ارتباطات بین المللی که نیاز به یک سیستم جهانی را بیشتر در اذهان و وجدان انسانها قرار داد مفهوم جامعه ملل مورد بررسی مجدد قرار گرفت و این بار متفکران و متخصصان علوم سیاسی و روابط بین المللی در مقالات و تحقیقات خود به آن اشاره کرده و حتی شکست آن را تجربه ای دانسته اند که لاجرم در جریان رشد تدریجی و مسیر کمالی نظم جهانی بایستی در کالبد مؤسساتی کاملتر متبلور شود.

براساس دیدگاه حضرت عبدالبهاء، وحدت در سیاست ناظر به شکل‌گیری نظم نوین در روابط بین الملل است که سرانجام باید در ساختار و مناسبات جامعه جهانی تحقق یابد. این نظم از دو منظر مکمل به رابطه میان هر کشور و جامعه جهانی می‌نگرد.

از منظر نخست، صلح و امنیت جمعی با راهبردهای کلی نظام بین‌المللی، همکاری جهانی و توسعه پایدار پیوند می‌یابد و مستلزم شکل‌گیری نوعی وفاق جهانی درباره مسئولیت مشترک ملت‌ها در حفظ صلح و امنیت است. در این چارچوب، همه ملت‌ها در برابر مسائل جهان مسئول‌اند و باید از طریق تعاون و مشورت جهانی برای حل مشکلات مشترک چارجویی کنند. قهر و غلبه نباید وسیله استیلا و حل اختلاف باشد؛ بلکه ملت‌ها باید با توسل به عقل، عدالت و همکاری، مبانی صلح و امنیت جهانی را استوار سازند.

اما از منظر دوم، حضرت عبدالبهاء توجه را به تحول درونی ملت‌ها معطوف می‌دارند. امنیت جمعی نمی‌تواند پایدار باشد مگر آنکه هر ملت، همزمان با مشارکت در نظم جهانی، به بلوغ فرهنگی، اجتماعی و

سیاسی خود نیز توجه کند. هر جامعه باید با احساس مسئولیت، روحیه صلح‌طلبی و بهره‌گیری از امکانات تمدن، خود را از عقب‌ماندگی، بی‌سوادی، ارتجاع و تاریک‌اندیشی رها سازد؛ به جای درجا زدن در گذشته، در مسیر پیشرفت و ترقی گام بردارد و علم، دانش و دستاوردهای سودمند را از خزانه تمدن جهانی اقتباس کند.

از این منظر، وحدت سیاسی حاصل تعامل دو حرکت مکمل است: شکل‌گیری نظامی عادلانه و همکارانه در سطح جهانی، و رشد و بلوغ فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ملت‌هایی که اجزای آن نظم را تشکیل می‌دهند.

واقعیت و لزومیت یک نظم نوین جهانی نمی‌تواند کتمان شود و نمی‌تواند در زیر غبار و سایه تعصبات گذشته پنهان بماند. شناخت واقعیت اجتماعی مثل طلوع خورشید است که اول راس کوه را روشن و پرفروغ می‌کند و سپس در دامنه آن جاری می‌شود و سرانجام گزارش به دشت و صحرا می‌کشد. در این جریان برخی زودتر برخی دیرتر به معرفت آن پی می‌برند اما درنگ انسان از شناخت حقیقت مانع ظهور و بروز آن نمیشود. تجسم تمام و کمال یک تمدن جدید در وهله اول امکان‌پذیر نیست. مثل شبحی است که در کویر دره‌اله نور و حرارت پیچیده شده هر چه به آن نزدیکتر شویم یعنی از سلطه تعصبات و باورهای جزمی برهیم خصوصیات آن بارزتر می‌گردد.

شمع دوم، وحدت فکر و آراء در امور عالم است.

میدانیم که قوه تفکر و توانائی اندیشیدن قوه ممتاز انسان و عامل جدائی او از عالم حیوان است. انسان به قوه فکر قادر شده کشف حقائق اشیاء کند به علم دست یابد به فن مجهز گردد و اساس تمدن را بریزد. اندیشه و تفکر ابزار جستجوی حقیقت و دستیابی به شناخت و آگاهی است.

می‌دانیم وحدت در کثرت مشخصه اصلی هر گونه وحدتی است. پس وقتی صحبت از وحدت فکر و آراء می‌کنیم منظورمان یکسان کردن آراء نیست بلکه به لزومیت و تنوع آراء تاکید می‌کنیم ضمن اینکه معتقدیم یک چارچوب و زمینه مشترک برای دستیابی به حقیقت و توافق جمعی بایستی موجود باشد. حضرت عبدالبهاء وحدت فکر و آراء را لازمه وحدت نوع انسان و صلح جهانی می‌دانند. یعنی در حقیقت رابطه‌ای میان تئوری شناخت و فلسفه سیاسی برقرار می‌سازند. حال سؤال اینست که چگونه می

توان ضمن حفظ تنوع آراء به وحدت و توافق فکر دست یافت ؟ آیا این مطلب امکان پذیر است ؟ آیا مدلهائی در دست هست که راهنمای عمل انسان در گفتمان سیاسی و اجتماعی باشد ؟

آنچه که بلافاصله به ذهن خطور می کند نحوه دستیابی به وحدت و توافق در تفکر و تحقیقات علمی است . در تحقیقات علمی مخصوص تحقیقات تجربی امکان دستیابی به توافق بسیار سهل تر از مباحث مذهبی و اجتماعی و سیاسی رخ میدهد و دلایل آن چنین است : اول آنکه اصل تغییر و تحول فکر یک اصل شناخته شده علمی است . اگر یک تئوری علمی مدعی پاسخگویی به تمام سؤالات باشد و خود را آخرین و کمال یافته ترین شکل دانش و معرفت معرفی کند مهمترین اصل روش علمی را نقض کرده و بلافاصله مورد بی اعتنائی اهل علم قرار خواهد گرفت . زیر بنای شناخت علمی و منطقی آنست که ادراک انسان تعمیم و کلیت می پذیرد و دائماً دگرگون می شود . حقیقت جزئی به حقیقتی بزرگ تر مبدل می شود و این جریان در رابطه پویای انسان با محیط پیرامونش که تغییر و تکاپوی مداوم است .

لذا دانشمندان در هر مرحله ای از تکامل اندیشه علمی براین باورند که شناخت غالب و ملاک حقیقت امری نسبی است و لابد در تفکرات و تحقیقات بعدی جای خود را به حقیقتی دیگر خواهد داد . دوم آنکه تحقیقات علمی چون بر مشاهده و تجربه و حقایق ملموس استوار است لذا دستیابی به توافق را آسانتر می سازد چرا که میزان تبیینات ذهنی را به حداقل می رساند . واقعیات را با مقادیر کمی عدد ، رقم ، محاسبه ، آمار ، نمودار ، نماد ، جدول و تجربه آزمایشگاهی نشان می دهد در نتیجه جای چک و چانه زدن و مخالفت و تحمیل نظرات شخصی محدود می شود . تحقیقات تجربی هر چند دارای محدودیت نظری است اما یافته هایش را به روشنی و صراحت و به نحوی ملموس در اختیار بیننده و شنونده و خواننده می گذارد لذا امکان حضور تعصبات را در شناخت علمی محدود می کند . اجازه نمی دهد که با استناد از ترفندهای کلام در انبوه سایه روشن مباحث نظری حقیقت را با تعصبات فرهنگی و خودخواهی های انسانی در هم آمیخت .

استفاده از مدل های علمی در تحقق وحدت آراء خود به تنهایی نیازمند مطالعات جدی تری است . می دانیم توافق علم و دین – یعنی در حقیقت وحدت تفکر علمی و تفکر دینی – یکی از تعالیم اساسی دیانت بهائی است که بایستی به وحدت شناخت منجر گردد . در اینجا بایستی تفاوتی میان پدیده های مادی و پدیده های اجتماعی قائل شد . پدیده های مادی و طبیعی مثل پدیده های فیزیک و شیمی و زیست شناسی بر راحتی قابل

مطالعه با روش علمی تجربی هستند. اما پدیده های اجتماعی چون با مسائل ارزشی و ذهنی درگیرند تحقیق در آنها نمی تواند عین روش مشاهدات حسی در علوم طبیعی باشد. تحقیقات اجتماعی مثل تحقیقات طبیعی نیستند که براحتی در آزمایشگاهی قرار گیرند مورد دخل و تصرف قرار گیرند. در مسائل اجتماعی با مجموعه ای پیچیده از روابط و ارزش های انسانی روبرو هستیم که توافق در مورد آنها به آسانی حاصل نمی شود.

در علوم طبیعی دانشمندانی که با اطلاعات تجربی و قابل مشاهده کار می کنند پس از آزمایش و چاپ نتایج کار خود می توانند موافقت فوری و تایید عمومی جامعه علمی و همکاران خود را بدست آورد. اما در موضوعات و مسائل اجتماعی رسیدن به چنین توافقی نیازمند موازین وسیعتری می باشد. در عین حال ضعف و محدودیت های روش تجربی در حل مسائل اجتماعی به آن معنا نیست که مسائل اجتماعی را نمی توان با انتظام علمی مورد مطالعه قرار داد.

لذا روش علمی مبتنی بر مشاهده و تجربه باید با دو معیار دیگر هماهنگ شود تا بتوان در حوزه مسائل اجتماعی به وحدت آراء و افکار نزدیک تر شد. این دو معیار عبارتند از مشورت عمومی و ارزش های اخلاقی و روحانی. در مرحله نخست، با استفاده از روش های علمی در مطالعات اجتماعی، داده ها گردآوری و تحلیل می شوند، مضامین و الگوهای اصلی استخراج و یافته ها تفسیر و گزارش می شوند.

در مرحله بعد، مشورت عمومی این یافته ها را وارد فضای گسترده تری از گفت و گو، تفسیر و ارزیابی جمعی می کند؛ فضایی که در آن داده های علمی در کنار تجربه های انسانی، دیدگاه های متفاوت و زمینه های تاریخی و فرهنگی مورد بررسی قرار می گیرند. هدف در این مرحله صرفاً دستیابی به یک تصمیم نیست، بلکه شکل گیری گفت و مان و چارچوبی تازه برای فهم واقعیت اجتماعی است؛ چارچوبی که بتواند علاوه بر شواهد تجربی، کلیت تجربه تاریخی و ابعاد تفسیری و هرمنوتیکی واقعیت زندگی انسان را نیز در بر گیرد.

در مرحله نهایی ارزش های روحانی و اخلاقی قرار می گیرند که جریان مشورت و جستجوی حقیقت را از نیات خودخواهانه و تعصبات بدور میدارند و تصادم افکار را به جای نزاع و کشمکش اسباب بارقه حقیقت می سازند. پس جریان مشورت از پائین بر مبانی روش علمی اتکاء دارد و از بالا با موازین اخلاقی و روحانی تهذیب و تنزیه می شود. یکی از مهمترین نتایج موازین اخلاقی و روحانی آن است که منشی

مبنتی بر فروتنی و سلوک و توجه به عالمی بالاتر را معیار قرار می‌دهد تا اختلاف نظر به تقابل میان انسان‌ها و گروه‌ها تبدیل نشود. انسان‌ها می‌توانند درباره مسائل مهم اختلاف عمیق داشته باشند، بدون آنکه یکدیگر را دشمن یا متعلق به گروه مقابل بدانند. اصل یگانگی انسان می‌آموزد که ابتدا کرامت و انسانیت مشترک یکدیگر را به رسمیت بشناسیم و سپس عقاید، منافع و اختلافات خود را آزادانه مورد بحث و نقد قرار دهیم. در چنین چارچوبی می‌توان با یک عقیده به شدت مخالف بود بدون آنکه ارزش و کرامت انسانی صاحب آن عقیده نفی شود.

در چنین ترکیبی از روش علمی، مشورت عمومی و تنزیه اخلاقی اسباب رسیدن به توافق عمومی و منطقی و وحدت آراء و افکار پدیدار می‌گردد.

شمع سوم وحدت – وحدت آزادی است.

در امر بهائی، فلسفه اخلاق و مفهوم آزادی در یکدیگر امتزاج یافته‌اند. اخلاق در اشکال متعالی خود، نتیجه آزادی طبیعی اراده انسان است. انسان چون آزاد است، می‌تواند میان خوب و بد تفاوت بگذارد و عمل خود را در مسیر ارزش‌های کمالی قرار دهد. پس وحدت آزادی یعنی وحدت در شناخت ارزش‌های کمالی. در نظم نوین جهانی، ارزش‌های کمالی بُعدی جهانی دارند. مثلاً احترام به حقوق بشر به ملت یا نژاد خاصی تعلق ندارد، بلکه اصلی کلی و عمومی است. آزادی همچنین به معنای رهایی از قید تمام بندها و تعصباتی است که انسان‌ها را از یکدیگر جدا می‌سازند و یگانگی نوع بشر را خدشه‌دار می‌کنند.

از این رو، وحدت و آزادی باید در تعادلی پویا قرار گیرند. انسان‌ها لازم نیست انتخاب‌های مشابهی داشته باشند؛ آنچه باید مشترک باشد، پذیرش شریای است که امکان انتخاب آزادانه را برای همه فراهم می‌کند. در واقع، یکی از مهم‌ترین نشانه‌های بلوغ تمدن، توانایی آن در ایجاد تعادل میان آزادی و انضباط است؛ آزادی بدون انضباط و مسئولیت می‌تواند به خودمهوری و گسیختگی اجتماعی بینجامد، همان‌گونه که انضباط بدون آزادی می‌تواند به اجبار و سرکوب فردیت منتهی شود. تمدن زمانی شکوفا می‌شود که بتواند نظامی ایجاد کند که نه آزادی را قربانی انسجام اجتماعی کند و نه به نام آزادی، ضرورت مسئولیت، نظم و

تعلق به جامعه را نادیده بگیرد. آزادی نباید به لجام گسیختگی تعبیر شود. آزادی را مسولیت اخلاقی تکمیل میکند.

در نظام نوین جهانی همه انسانها آزاداند که کمالات بالقوه خود را ظاهر سازند. از اینرو نهادهای سیاسی و اقتصادی بایستی ابزار و وسیله ظهور و بروز کمالات انسانی محسوب شوند نه آنکه انسانها قربانی ایدئولوژی های سیاسی و اقتصادی گردند. نظام نوین جهانی ثمره غائی آزاد بودن انسان است. این آزادی طبیعی و ذاتی انسان را قادر ساخته تا بر طبیعت چیره شود و علم و فن را تأسیس کند و نظام های اجتماعی را با موازین عدالت و برابری همگام سازد. بردگی را از میانبردارد آزادی عقیده و وجدان را پرورش بخشد و بالاخره در این مرحله از تکامل اجتماعی اساس یک تمدن جهانی را پایه ریزی کند.

شمع چهارم وحدت ، وحدت ادیان است.

این مطلب عبارتست از شناخت مبانی مشترک معنوی که پایه و اساس تمام ادیان الهی را تشکیل می دهد. وحدت ادیان یعنی خاتمه دادن به جنگ ها و ستیزه هائی که برای قرنهای پیروان ادیان مختل را به جان یکدیگر انداخته است. وحدت ادیان یعنی رفع موانعی که اسباب تفاهم و ائتلاف را در میان ادیان فراهم می سازد. و بالاخره وحدت ادیان یعنی توافق برای این مطلب که تفاوت های تئولوژیک مذهبی اعتبار خود را دارند تا زمانی که به ابزار سرکوب و تحمل اجتماعی تبدیل نشده اند. آنجا که مذهب موجب بیگانگی می شود عدم آن بر وجودش ارجحیت پیدا می کند.

وحدت ادیان به معنای نادیده گرفتن تعابیر و تفسیر های متفاوت الهیاتی و یا اعتقادی نیست. درباره خدا، وحی، مقام پیامبر، نجات و رستگاری، جهان پس از مرگ و بسیاری از موضوعات دیگر ادیان و مذاهب نظرات متفاوتی دارند. این تفاوت ها می توانند مورد بحث، تحقیق و نقد قرار گیرند. اختلاف در فروع نباید به نفی جوهر مشترک همه ادیان منجر شود.

وحدت ادیان، فراتر از تفاوت های الهیاتی، مستلزم رد هرگونه خشونت، اجبار و تحمیل عقیده برای گسترش یا دفاع از یک دین است. همچنین، ایمان عمیق به یک سنت دینی لزوماً نباید با اصرار بر انحصاری بودن حقیقت یا نهایی و مطلق دانستن آموزه های آن همراه باشد، به گونه ای که راه گفت و گو و

شناخت حقیقت در دیگر سنت‌ها بسته شود. وحدت ادیان مستلزم ترک اعتقاد نیست، بلکه مستلزم ترک انحصارگرایی و تبدیل تفاوت‌های اعتقادی از منشأ خصومت به زمینه‌ای برای گفت‌وگو و فهم متقابل است.

در گفتمان دینی، دو طرز تفکر و باور چالش بزرگی برای تفاهم و همزیستی میان ادیان ایجاد کرده‌اند. نخست، اعتقاد به نهایی بودن یا خاتمیت یک آیین است؛ به این معنا که وحی الهی در آن آیین به انتها رسیده، تمام علم اولین و آخرین بیان شده و باب انتقال حقیقت و هدایت الهی از طریق پیامبری جدید بسته شده است. دوم، انحصارگرایی دینی است که آیین خود را جامع و کامل و تنها راه رستگاری مؤمنان می‌داند.

این دو باور به هم پیوسته، در بستر تاریخ، راه گفت‌وگو و شناخت یگانگی بنیادین ادیان را به شدت محدود و حتی ناممکن جلوه داده‌اند. اگرچه در دنیای جدید تفاهم میان ادیان مقبولیت بیشتری یافته است، بسیاری از تلاش‌ها برای همگرایی در لایه‌های سطحی باقی مانده‌اند؛ چرا که بنیان اعتقادی آموزه‌های دینی همچنان بر نهاییت و انحصارگرایی استوار مانده است.

در اینجا مفهوم وحی تدریجی و مستمر در آیین بهائی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. از این دیدگاه، ادیان بزرگ مراحل جدا و رقیب یکدیگر نیستند، بلکه جلوه‌های پی‌درپی یک فرایند واحد هدایت الهی‌اند که متناسب با ظرفیت و نیازهای بشر در دوره‌های مختلف تاریخ ظاهر می‌شوند. چنین نگرشی، از یک سو با نهاییت مقابله می‌کند، زیرا وحی الهی را فرایندی پایان‌یافته نمی‌داند، و از سوی دیگر انحصارگرایی را تعدیل می‌کند، زیرا حقیقت و هدایت الهی را منحصر به یک دین یا یک دوره تاریخی نمی‌بیند. بدین ترتیب، تفاوت میان ادیان را می‌توان نه الزاماً نشانه تعارض آنها، بلکه در چارچوب تداوم و تکامل یک فرایند تاریخی هدایت الهی فهمید. نگرشی که زمینه‌ای عمیق‌تر برای وحدت و گفت‌وگوی میان ادیان فراهم می‌سازد.

مفهوم وحی تدریجی همچنین پیوندی طبیعی میان وحدت ادیان و آزادی برقرار می‌کند. اگر حقیقت و هدایت الهی در یک دوره یا سنت دینی محصور نباشد، جستجوی حقیقت نیز باید فرایندی آزاد و آگاهانه باشد. از این رو، آزادی وجدان به هر فرد امکان می‌دهد بر اساس فهم و وجدان خود به جستجوی حقیقت بپردازد و در عین حال حقیقت و ارزش موجود در دیگر سنت‌های دینی را نیز به رسمیت بشناسد.

اما وحدت از مدارا فراتر می‌رود. مدارا ممکن است تنها به معنای تحمل دیگری باشد، در حالی که وحدت مستلزم شناخت، احترام، گفت‌وگو و همکاری است. پیروان ادیان مختلف می‌توانند بدون کنار گذاشتن هویت و اعتقادات دینی خود، از مرز انحصارگرایی عبور کنند و در حل مسائل مشترک جامعه و پیشبرد تمدن با یکدیگر همکاری نمایند.

همچنین سیاسی شدن دین و مذهب و تبدیل آن به یک ابزار ایدئولوژیک برای کسب قدرت و تسلط از مهمترین موانع در تحقق وحدت ادیان است. عبدالبهاء چه در آثار و چه در زعامت جامعه بهائی تمام اهتمام خود را به کار برد تا آنرا از سیاست زدگی نظری و عملی محفوظ دارد.

معیار مهم، تأثیری است که دین بر روابط انسانی می‌گذارد. اگر دین موجب محبت، تفاهم و پیوند میان انسان‌ها شود، نیرویی سازنده در تمدن خواهد بود. اما اگر به عامل نفرت و دشمنی تبدیل شود، از غایت معنوی خود فاصله گرفته است. از همین رو حضرت عبدالبهاء تأکید می‌فرماید که اگر دین سبب عداوت و اختلاف گردد، نبودن آن بهتر از بودن آن است.

از دیدگاه بهائی دلیل اصلی تفرقه و نفاق انحطاط معنوی تمدن است که آنهم خود نتیجه خاموشی چراغ ادیان است. اما بلافاصله باید اضافه کرد که در اشاره به خاموشی چراغ ادیان منظور سنت‌ها و آداب و رسوم و طبقه روحانیون و تشکیلات مذهبی نیست. بلکه منظور کسوف نور خداست که وحی الهی را که نیروی وحدت بخش تمدن است نادیده گرفته و در اثر آن تشکیلات و آداب و رسوم مذهبی تبدیل به یک سلسله تشریفات خالی از معنا شده اند و انگیزه های مادی و جاه طلبی های سیاسی اهداف و رسالت روحانی دین را تحت الشعاع قرار داده اند.

در این حالت چون خدا از مقر قلب انسان به زیر آورده شود انسان بت سازی می کند و به تعبیه خدایان دروغین می پردازد. انسان موجودیست که فطرتاً به مبداء و غایت متوجه است. لذا اگر خدا به عنوان مبداء و غایت و منتهی الیه سیر بشر از میان برود. انسان غایت های دیگری را برای خود می آفریند و به پرستش آن ها می پردازد و در نتیجه قیود بیشتری را برای خود بوجود می آورد. بتی میسازد بعد آن را می شکند و بت دیگری که جایگزینش میسازد.

اما بت های ایدئولوژیک مثل ماتریالیسم، نسبی گرایی اخلاقی، و یا نیهیلیسم از بت های طبیعی و مجسمه ای خطرناک ترند. هرگاه معنویت دیانت از میان رود زمینه برای پرورش بت های ذهنی آماده می شود. در این حال جسد بیروح دیانت نیز خود بت دیگری میشود و با بت های دیگر ائتلاف پیدا می کند.

شمع پنجم ، وحدت ملل است .

منظور آن است که انسان ها و رای مرزهای ملی، خود را ساکنان یک کره و اعضای یک جامعه انسانی بدانند. این اصل در حقیقت اشاره ایست به اصل یگانگی نوع انسان. هدف آن از میان بردن هویت های ملی نیست. زبان، فرهنگ، تاریخ، سنت ها و ویژگی های هر ملت بخشی از غنای تمدن بشری هستند. مسئله زمانی ایجاد می شود که هویت ملی به ملی گرایی افراطی، برتری جویی یا دشمنی با دیگر ملتها تبدیل گردد.

حرکت به سوی وحدت جهانی بنابراین مستلزم نفی هویت ملی نیست، بلکه نیازمند گسترش دایره هویت و تعلق انسان است. همان گونه که تعلق به خانواده مانع تعلق به جامعه و ملت نمی شود، تعلق به یک ملت نیز نباید مانع احساس تعلق به کل نوع بشر شود. انسان می تواند ایرانی، فرانسوی، هندی یا متعلق به هر ملت دیگری باشد و در همان حال خود را عضوی از جامعه انسانی بداند. هویت جهانی لزوماً جایگزین هویت های دیگر نیست، بلکه آنها را در چارچوبی وسیع تر قرار می دهد.

بنابراین، وحدت ملل یعنی هماهنگ ساختن هویت های ملی در چارچوب هویتی گسترده تر و جهانی. در چنین نگرشی، ملت ها فرهنگ و ویژگی های خود را حفظ می کنند، اما درمی یابند که منافع پایدار آنان از سرنوشت کل جامعه انسانی جدا نیست.

شمع ششم، وحدت اجناس و نژادها است که مستقیماً به اصل بنیادی یگانگی نوع انسان مربوط می شود.

وحدت اجناس و نژادها بر این اصل استوار است که هیچیک از تفاوت های نژادی، قومی، فرهنگی یا تبار انسانی نمی تواند مبنایی برای تعیین ارزش، منزلت یا حقوق انسان ها باشد. تفاوت های ظاهری، قومی و نژادی نمی توانند مبنای برتری یا ارزش کمتر انسان ها قرار گیرند. همه انسان ها اعضای یک خانواده بشری اند. تنوع قومی و فرهنگی نه مانعی در راه وحدت، بلکه می تواند سرچشمه غنا و زیبایی تمدن باشد. بنابراین، مسئله اصلی در وحدت اجناس و نژادها رفع تعصبات، تبعیضات و برتری جویی است. یگانگی

انسان زمانی از سطح یک آرمان اخلاقی فراتر می‌رود که در روابط اجتماعی و نهادهای جامعه نیز منعکس شود

و بالاخره شمع هفتم وحدت زبان است که مطابق آن علاوه بر زبان مادری زبان بین‌المللی با اراده آزاد ملل و براساس مبانی مشورت انتخاب و در مدارس عالم تدریس شود تا اسباب مکالمه و ارتباط متقابل را در سطح جهانی تسهیل کند. هدف، جایگزین کردن زبان‌های مادری یا از میان بردن فرهنگ‌های ملی نیست. زبان‌های گوناگون همچنان حامل تاریخ، حافظه، فرهنگ و هویت جوامع خواهند بود. زبان بین‌المللی تنها وسیله‌ای مشترک برای ارتباط میان آنها فراهم می‌کند.

زبان مشترک صرفاً یک مساله زبان‌شناختی نیست بلکه با فلسفه شناخت و آگاهی نیز پیوند دارد. زیرا زبان بستری برای شکل‌گیری مفاهیم و فهم انسان از جهان است. در معنایی عمیق‌تر میتوان زبان را با مفهوم لوگوس یعنی رابطه سخن و معنا و عقل مرتبط دانست. یعنی همان فرآیندی که انسان از طریق آن تجربه را به معنا تبدیل می‌کند. می‌اندیشد و با دیگران وارد گفتگو میشود و بخشی از فرآیند انسان شدن است. از این منظر زبان مشترک یعنی زمینه‌سازی برای شکل‌گیری گفتمانی جهانی برای تفاهم و اتحاد.

در جهانی که مسائل آن جهانی شده‌اند، وجود فضایی مشترک برای گفت‌وگو اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. صلح، محیط زیست، مهاجرت، اقتصاد، سلامت و علم و فناوری موضوعاتی نیستند که بتوان آنها را صرفاً در چارچوب یک کشور بررسی کرد. چنین مسائلی نیازمند گفتمانی جهانی و وحدت‌بخش هستند. یک زبان مشترک می‌تواند بخشی از زیرساخت فرهنگی چنین گفتمانی باشد و به ملت‌ها امکان دهد درباره مسائل مشترک بشری مستقیماً با یکدیگر مشورت کنند. در این حال، زبان مشترک، ارتباط را گسترش می‌دهد؛ ارتباط، فهم متقابل را افزایش می‌دهد؛ فهم متقابل، گفتمان و مشورت جهانی را امکان‌پذیر می‌سازد؛ و گفتمان مشترک، زمینه آگاهی و همکاری جهانی را تقویت می‌کند.

جمع‌بندی و تأملی گسترده‌تر در مفهوم وحدت

این بود خلاصه‌ای از هفت شمع وحدت که حضرت عبدالبهاء در لوحی به آن اشاره و حضرت شوقی ربانی در بحث اهداف نظم نوین جهانی به آن استناد می‌فرمایند.

جهان بینی پیوسته و متحدالقوای بهائی ما را دعوت می‌کند که این هفت فقره را ابعاد مختلف یک کل زنده و در حال تکامل بدانیم و میان آنها رابطه ای متقابل مشاهده کنیم . آنها جلوه ها و انعکاسات یک جریان کلی هستند که از اصل یگانگی نوع بشر ریشه می‌گیرد که هدف آن هماهنگی و پیوند تنوع‌های فرهنگی، دینی، ملی و نژادی در چارچوب وحدتی متعادل در یک تمدن رو به کمال جهانی است.

نباید تصور کرد که وحدت سیاسی مرحله ای جدا و کاملاً گسسته از وحدت آزادی و یا وحدت ادیان است . چنان نیست که مثلاً وحدت سیاسی در نقطه ای آغاز و در نقطه ای دیگر به انتها می‌رسد و سپس وحدت فکر و آراء شروع می‌شود و آن نیز پس از اتمام جای خود را به وحدتی دیگر میدهد . این طر تفکر خطی مغایر نگرش ارگانیکی و تکاملی به تحول جامعه انسانی در پرتو وحی تدریجی و مستمر الهی است .

مفهوم وحدت عالم را بایستی به صورت پدیده ای حیاتی و زنده تصور کرد که تمام اقسام و جلوه های آن همزمان به صورت بالقوه در آن موجود است و هریک از آن قوا با گذشت زمان و رشد و تکامل این جریان به منصف ظهور در میاید . مثل جنینی که در ابتدا تمام قوا و کمالات جسمانی و عقلانی و احساسی و اخلاقی در او موجود است . این قوا آثار خود را به مرور ظاهر میسازد . ممکن است در مرحله ای رشد جسمانی عیان تر جلوه کند اما میدانیم که در همان حال هوش و عقل و قوه تکلم نیز در حال جلوه و بروزند و رشد فیزیکی در حقیقت زمینه را برای ظهور سایر استعدادات ذهنی فراهم میسازد . از طرف دیگر جلوه و بروز قوای ذهنی به معنای آن نیست که تحولات جسمی پایان گرفته است لذا جلوه های فیزیکی احساس عقلی و اخلاقی را یکجا و در کلیت مراحل رشد و تکامل فرد در نظر می‌گیریم و نه مقاطعی گسسته و جدا از یکدیگر . براین قیاس جلوه های مختلف وحدت نیز ابعاد پیوسته یک جریان تکاملی هستند که هدف آن ایجاد وحدت کمی و کیفی در عالم انسانی است .

نکته دیگری که باید متذکر شد آنستکه هفت بُعد وحدت به دو تحول کلی توجه داشته اند : یکی تحولاتی که هدف آنها ایجاد زمینه های مادی و دیگری تحولاتی که هدف آنها ایجاد زمینه معنوی برای وحدت عالم بوده است . چرا که وحدت مثل هر پدیده دیگری هم جنبه ای ذهنی دارد یعنی فکر و ارزشی است و هم جنبه عینی و مادی دارد یعنی به نحوی محسوس نهادهای سیاسی و اقتصادی عالم را متأثر میسازد مثل تفکر که بدون وجود جسم موجود نخواهد شد و یا الکتریسیته که بدون جسم هادی و جود خارجی ندارد . نگرش ارگانیکی و شناور از روابط این هفت قسم وحدت بسیار ضروری و حساس است چرا که نشان دهنده

روش تفکر بهائی است که مسائل عالم را نه به صورت مقاطع مکانیکی بلکه به صورت روابط ضروری با جنبه های حیاتی ارزیابی می کند .

وحدت به عنوان یک فرایند تاریخی

اگر جهان امروز را فقط با آرمان نهایی وحدت مقایسه کنیم، ممکن است تنها جنگ ها، تعصبات، رقابت ها و شکست ها را ببینیم و نتیجه بگیریم که حرکت به سوی وحدت شکست خورده است. اما اگر جامعه انسانی را در چارچوب یک فرایند تاریخی ببینیم، پرسش تغییر می کند. پرسش تنها این نیست که آیا وحدت تحقق یافته است یا نه؟ بلکه باید پرسید: جامعه انسانی اکنون در کدام مرحله از این فرایند قرار دارد؟ چه نیروهایی آن را به سوی وحدت سوق می دهند؟ چه نیروهایی در برابر آن مقاومت می کنند؟ و گام بعدی این تحول چه می تواند باشد؟

در فرایندهای اجتماعی، پیشرفت همیشه خطی نیست. ممکن است دوره هایی از بحران یا عقبگرد وجود داشته باشد. شکست یک سیاست یا نهاد نیز لزوماً به معنای شکست مسیر کلی نیست. تجربه جامعه ملل نمونه ای از همین مسئله است. نهادهای ممکن است در دستیابی به هدف نهایی خود ناکام بمانند، اما تجربه ای ایجاد کند که بعدها در ساخت نهادهای کامل تر مورد استفاده قرار گیرد. در نتیجه، اتحاد را باید فرایندی یادگیرنده نیز دانست. جامعه انسانی از تجربه های خود می آموزد، نهادهایش را اصلاح می کند و به تدریج شیوه های مناسبتری برای زندگی مشترک ایجاد می کند.

وحدت نوع بشر را می توان بخشی از مسیر تاریخی و سرنوشت جمعی بشریت دانست. در طول تاریخ، مرزهای همکاری و هویت جمعی انسان ها به تدریج گسترش یافته است: از خانواده و قبیله به شهر و ملت، و در دوران معاصر به سوی تمدنی که هر روز بیش از پیش در مقیاسی جهانی به هم پیوسته می شود. امروزه پیشرفت های علمی، ارتباطات، حمل و نقل، تجارت و همکاری های بین المللی، جوامع انسانی را بیش از هر زمان دیگری به یکدیگر وابسته ساخته است.

در عین حال، این دیدگاه بیش از پیش مطرح است که نظم بین المللی شکل گرفته پس از جنگ جهانی دوم در حال تجربه تحولی عمیق است. این نظم که عمدتاً به دست قدرت های غربی، به ویژه ایالات متحده، شکل گرفت، دوران جنگ سرد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، گسترش تجارت بین المللی، توسعه هنجارهای حقوق بشر و ایجاد نهادهایی برای تقویت همکاری های بین المللی و امنیت جمعی را دربر

گرفت. این نظام، با وجود همه کاستی‌ها و تناقض‌هایش، مرحله‌ای مهم در شکل‌گیری نظم بین‌المللی بود که بر گسترش همکاری میان ملت‌ها، ایجاد نهادهای چندجانبه، تدوین قواعد و هنجارهای مشترک، توسعه تجارت جهانی و تقویت اصولی چون حقوق بشر و امنیت جمعی استوار بود و گامی مهم در جهت سازمان‌یافتگی بیشتر جامعه بشری در سطح جهانی به شمار می‌رفت.

نظم لیبرال در پیشبرد آزادی فردی، دموکراسی، عقل‌گرایی، حقوق بشر و پیشرفت اجتماعی نقشی مهم و تاریخی ایفا کرده است. اما نباید آن را مرحله‌نهایی تحول سیاسی و اخلاقی بشر دانست. تأکید آن بر آزادی فردی، به‌تنهایی نتوانسته است مسائل عمیق‌تر مربوط به طبیعت انسان، مادی‌گرایی، قطبی‌شدن جوامع، تعارضات هویتی و نیاز به یک چارچوب مشترک اخلاقی و معنوی را حل کند. از سوی دیگر، نظم لیبرال با چالش بنیادگرایی دینی و ایدئولوژی‌های افراطی نیز روبه‌روست که برخی از اصول اساسی تمدن، از جمله آزادی، مدارا، عقلانیت و همزیستی را مورد تهدید قرار می‌دهند. این جریان‌ها، هنگامی که در پی تحمیل انحصاری عقاید خود و نفی دستاوردهای تمدنی باشند، نه تنها نظم لیبرال، بلکه بنیان‌های زندگی مسالمت‌آمیز و همکاری اجتماعی را نیز به چالش می‌کشند.

با افزایش وابستگی متقابل جوامع، لیبرالیسم با چالش دیگری نیز روبه‌رو شده است: چگونه می‌توان اصولی را که عمدتاً در چارچوب دولت - ملت شکل گرفته‌اند، با نیازها و مقتضیات یک جامعه جهانی هماهنگ ساخت. از این رو، سخن بر سر نفی لیبرالیسم نیست، بلکه تحول تکاملی آن است؛ تحولی که ضمن حفظ دستاوردهای آن، آزادی، برابری و حقوق بشر را در چارچوبی گسترده‌تر از مسئولیت اخلاقی، مشورت، هویت مشترک انسانی و همکاری جهانی قرار دهد.

با این حال، شکاف‌ها و تنش‌هایی که امروز مشاهده می‌کنیم لزوماً نباید نشانه فروپاشی نظم بین‌المللی یا بی‌معنا بودن تلاش‌ها برای دستیابی به امنیت جمعی تلقی شود. این تحولات بیش از هر چیز محدودیت‌های نهادها و ترتیباتی را آشکار می‌کنند که متناسب با شرایط تاریخی دوره‌ای پیشین شکل گرفته بودند. ظهور چالش‌های جدید جهانی، جابه‌جایی قدرت‌های اقتصادی و سیاسی و افزایش تنش میان منافع ملی و وابستگی متقابل جهانی، ضعف‌های ساختارهای موجود بین‌المللی را بیش از گذشته نمایان ساخته است.

از این رو، افزایش پرسشگری و نقد نسبت به نظم موجود جهانی را نیز نباید الزاماً پدیده‌ای منفی دانست. از برخی جهات، این امر می‌تواند اصلاحی ضروری باشد. نهادهایی که در شرایط تاریخی خاصی ایجاد

شده‌اند ممکن است به‌تدریج انعطاف‌ناپذیر، دیوان‌سالار یا نسبت به واقعیت‌های در حال تغییر کم‌پاسخ شوند. بنابراین، پرسش‌هایی درباره حاکمیت ملی، توزیع نابرابر هزینه‌ها و منافع، کارآمدی و پاسخگویی نهادها، و چگونگی ایجاد تعادل میان منافع ملی و مسئولیت‌های بین‌المللی، پرسش‌هایی جدی و شایسته بررسی‌اند. چنین نقدهایی می‌توانند به ما کمک کنند تا میان اصول پایدار همکاری بین‌المللی و ساختارهای خاصی که تاکنون برای تحقق آن اصول به کار گرفته شده‌اند تمایز قائل شویم.

از این منظر، آشفتگی‌های کنونی حتی می‌توانند نقشی سازنده ایفا کنند. پرسشگری درباره نظم موجود الزاماً به معنای نفی همکاری بین‌المللی یا امنیت جمعی نیست. برعکس، می‌تواند فرصتی برای بازاندیشی در این موضوع باشد که این آرمان‌ها در شرایط تاریخی جدید چگونه باید تحقق یابند. چالش ما نه حفظ بدون تغییر نظام پس از جنگ جهانی دوم است و نه کنار گذاشتن آرمان همکاری جهانی؛ بلکه باید بر دستاوردهای آن بنا کنیم و در عین حال کاستی‌هایش را اصلاح نماییم. شکل‌گیری نظامی پخته‌تر در جهان احتمالاً مستلزم یافتن تعادلی بهتر میان منافع مشروع ملی و واقعیت روزافزون وابستگی متقابل جهانی است.

این نکته از آن جهت اهمیت دارد که نظام‌های تاریخی یک‌شبه ناپدید نمی‌شوند و جای خود را به نظام‌هایی کاملاً جدید که از هیچ پدید آمده باشند نمی‌دهند. گذارهای تاریخی از طریق فرایندهایی از تداوم، بحران، نقد، سازگاری و تحول صورت می‌گیرند. افزون بر این، نظام‌های بین‌المللی صرفاً محصول رقابت بر سر قدرت و منافع سیاسی نیستند. این نظام‌ها، در بهترین صورت خود، بازتاب آرمان‌های پایدار بشری نیز بوده‌اند؛ به‌ویژه تلاش برای صلح، امنیت، همکاری و ایجاد جهانی باثبات‌تر.

اتحاد؛ از چشم‌انداز آرمانی تا واقعیت اجتماعی

اتحاد را می‌توان از دو منظر مکمل نگریست: اتحاد به عنوان یک چشم‌انداز آرمانی و اتحاد به عنوان یک فرایند تاریخی و اجتماعی. چشم‌انداز آرمانی تصویری از جامعه‌ای مبتنی بر عدالت، همکاری، احترام متقابل و احساس تعلق به یک جامعه انسانی مشترک ارائه می‌دهد در حالی که فرایند، حرکت تدریجی از واقعیت موجود، با همه تضادها و محدودیت‌های آن، به سوی این وضعیت مطلوب است.

داشتن چشم‌انداز ضرورتی عملی است؛ زیرا جهت حرکت را مشخص می‌کند. با این حال، چشم‌انداز به تنهایی کافی نیست و باید به اهداف میانی، سیاست‌ها، نهادها و اقدامات عملی تبدیل شود. از این رو، تحول انسان و تحول نهادها باید همزمان و در تعامل با یکدیگر پیش بروند.

این نگرش مستلزم تمایز میان هدف نهایی و مراحل دستیابی به آن و نیز میان اصل و روش است. اصولی چون یگانگی انسان، عدالت، کرامت و تعاون جهت کلی را تعیین می‌کنند، اما روش‌ها و سیاست‌های تحقق آنها باید متناسب با شرایط تاریخی تغییر و تکامل یابند. یک نهاد یا سیاست ممکن است کامل نباشد، اما مرحله‌ای ضروری در مسیر تحول باشد. بنابراین، حرکت به سوی اتحاد فرایندی خطی و عاری از بحران نیست، بلکه فرایندی تدریجی، یادگیرنده و قابل اصلاح است که از طریق تجربه، ارزیابی و بازنگری پیش می‌رود.

چنین رویکردی از دو افراط جلوگیری می‌کند: آرمان‌گرایی انتزاعی که مقصد را می‌بیند اما راه رسیدن به آن را نادیده می‌گیرد، و واقع‌گرایی بدون چشم‌انداز که در محدودیت‌های وضع موجود و منافع کوتاه‌مدت گرفتار می‌شود. هنر حرکت به سوی اتحاد در پیوند دادن چشم‌انداز با عمل است: بدانیم به کجا می‌خواهیم برسیم، اکنون در کجا قرار داریم و گام بعدی چیست. اصول را حفظ کنیم، اما در روش‌های تحقق آنها انعطاف داشته باشیم.

